فقه نظام ساز
فصلنامه‌ی علمی- پژوهشی
سال چهارم؛ شماره‌ی چهاردهم؛ تابستان ۱۴۰۴

تلازم سبک زندگی اسلامی و سازگاری زناشویی؛ تحلیلی در فقه نظام خانواده

فاطمه قلعه‌نوی[۱]
مهدی عزیزی[۲]

چکیده

پژوهش حاضر با هدف واکاوی مبانی فقهی شاخص‌های سبک زندگی اسلامی و تبیین کارکرد آن‌ها در تقویت سازگاری زناشویی، بر پایه‌ی «فقه نظام خانواده»، انجام شده است. مسئله‌ی اصلی پژوهش، رویکرد تقلیل‌گرایانه‌ی برخی رویه‌های قضایی است که تعارضات زناشویی را صرفاً با معیار «نشوز» ارزیابی می‌کنند و «حسن معاشرت» را به توصیه‌هایی فاقد ضمانت‌اجرا تقلیل می‌دهند. این مقاله با بهره‌گیری از روش تحلیلی ـ اجتهادی، به تفکیک مراتب فضایل اخلاقی از تکالیف الزام‌آور می‌پردازد. یافته‌ها نشان می‌دهد که شاخص‌هایی نظیر قناعت، اشباع مشروع، عفاف و ایثار، از مؤلفه‌های اساسی و کارکردی خانواده به‌شمار می‌روند. بر پایه‌ی نظریه‌ی «شروط ارتکازی»، رعایت حداقل الزامات عقلایی در این رفتارها، فراتر از توصیه‌ی اخلاقی، واجد آثار حقوقی است. به‌کارگیری این شاخص‌ها از طریق مدیریت هیجانات، هم‌سوسازی شناختی زوجین و ایجاد انعطاف‌پذیری رفتاری، ظرفیت حل مسئله را ارتقا می‌دهد و زمینه‌ی مهار تعارضات پیش از تبدیل‌شدن آن‌ها به بحران را فراهم می‌سازد. برای نمونه، قناعت می‌تواند به کنترل تنش‌های مالی و عفاف به تأمین امنیت عاطفی زوجین کمک کند. در مقابل، فقدان عمدی این ارکان، در صورت تحقق شرایط لازم، می‌تواند مصداق «سوءمعاشرت» و «مضاره» تلقی شود و زمینه‌ی اعمال قواعد بازدارنده‌ای همچون قاعده‌ی «لاضرر» را در برابر استیفای ظالمانه‌ی حقوق فراهم آورد. در نهایت، پژوهش نشان می‌دهد که حاکم شرع می‌تواند با استناد به نظر کارشناسان بالینی و در چارچوب موازین شرعی و قانونی، حقوق همسر آزارگر را محدود سازد و در جهت تحقق غایات نکاح گام بردارد.

واژگان کلیدی: فقه نظام خانواده، سبک زندگی اسلامی، سازگاری زناشویی، حسن معاشرت، شروط ارتکازی، سوءمعاشرت، مضاره

---

۱. کارشناس ارشد مشاوره خانواده، دانشگاه آزاد واحد سمنان، ایران.
۲. دکترای فقه و علوم تربیتی؛ گروه فقه تربیت موسسه‌ی فقه و علوم انسانی امام رضا (علیه السلام)، قم. (نویسنده‌ی مسئول)
* تاریخ دریافت: ۱۴۰۴/۰۲/۰۴ * تاریخ پذیرش: ۱۴۰۵/۰۷/۰۹

۱. مقدّمه

در منظومه‌ی معارف و تعالیم اسلامی، نهاد خانواده به‌عنوان بنیادی‌ترین ساختار اجتماعی و نخستین بستر انتقال ارزش‌های دینی شناخته می‌شود؛ نهادی که رسالت خطیر تربیت انسان را برای نیل به حیات طیبه بر عهده دارد. از این منظر، عقد نکاح صرفاً قراردادی حقوقی برای تبادل منافع مادی نیست، بلکه پیمانی مستحکم و نهادی هدفمند است که قرآن کریم از آن با تعبیر «مِيثَاقًا غَلِيظًا» (پیمانی استوار) یاد می‌کند (نساء: ۲۱). افزون بر این، در آیه‌ی شریفه‌ی «وَمِنْ آيَاتِهِ أَنْ خَلَقَ لَكُمْ مِنْ أَنْفُسِكُمْ أَزْوَاجًا لِتَسْكُنُوا إِلَيْهَا وَجَعَلَ بَيْنَكُمْ مَوَدَّةً وَرَحْمَةً» (روم: ۲۱)، آرامش، دوستی و رحمت متقابل به‌عنوان اساسی‌ترین ثمرات پیوند زناشویی معرفی شده‌اند. بر پایه‌ی این نگرش، خانواده شبکه‌ای درهم‌تنیده از حقوق، تکالیف و فضایل اخلاقی است و پایداری این نهاد در گرو هماهنگی و هم‌افزایی این عناصر با یکدیگر قرار دارد.

با وجود این، در دهه‌های اخیر، ثبات نهاد خانواده با مسائل و پیچیدگی‌های نوینی روبه‌رو شده است. بخشی از این چالش‌ها ریشه در برخی برداشت‌ها و رویه‌های قضایی دارد که در مواجهه با اختلافات زوجین، روابط آنان را صرفاً بر اساس حداقل‌های قانونی ارزیابی می‌کنند و از توجه کافی به کیفیت مستمر معاشرت همسران غفلت می‌ورزند. هدف این پژوهش، نقد فقه موضوع‌محور یا نادیده‌گرفتن دستاوردها و میراث فقیهان امامیه نیست؛ زیرا متون اصیل فقهی همواره در کنار تبیین حقوق زوجین، بر مفاهیمی همچون حسن معاشرت، مدارا و پرهیز از اضرار به یکدیگر تأکید ورزیده‌اند. در واقع، نقد اصلی این مقاله متوجه آن دسته از خوانش‌های جزیره‌ای و تقلیل‌گرایانه‌ای است که در مقام تفسیر و اجرای احکام خانواده، پیوند ارگانیک میان توصیه‌های رفتاری و تکالیف حقوقی را کم‌رنگ می‌سازند.

۱-۱. بیان مسئله، ضرورت و هدف پژوهش

مسئله‌ی اصلی پژوهش حاضر این است که اگرچه سبک زندگی اسلامی شبکه‌ای منسجم و هماهنگ از باورها و رفتارهای مبتنی بر شریعت است، در برخی تحلیل‌های فقهی و حقوقی، پدیده‌ی ناسازگاری زناشویی غالباً تنها از دریچه‌ی مفهوم «نشوز»

تحلیل می‌شود. این در حالی است که مفهوم نشوز نیز نباید صرفاً به سرپیچی زوجه از تمکین خاص یا خروج بدون اذن از منزل تقلیل یابد؛ زیرا فقیهان امامیه به‌روشنی از نشوز زوج نیز سخن گفته‌اند و خودداری مرد از ادای حقوق واجب همسر، مانند پرداخت نفقه و رعایت حق قسم، و بنا بر برخی دیدگاه‌ها، ترک معاشرت به معروف را نیز از مصادیق بارز نشوز دانسته‌اند (انصاری، ۱۴۱۵ق، ج۳، ص ۱۴۲؛ نجفی، ۱۴۰۴ق، ج۳۱، ص۳۰۰). با وجود این گستره‌ی مفهومی، چنانچه مدیریت روابط خانوادگی صرفاً به اجرای حداقل تکالیف الزام‌آور محدود شود و رفتارهایی نظیر مدارا، رفق و حسن معاشرت یکسره در زمره‌ی توصیه‌هایی فاقد ضمانت اجرای حقوقی قرار گیرند، ظرفیت عظیم و پیشگیرانه‌ی شریعت در مدیریت تعارضات خانوادگی مغفول خواهد ماند. ازاین‌رو، پرسش بنیادین پژوهش این است که شاخص‌های رفتاری مبتنی بر سبک زندگی اسلامی، با رعایت ضوابط دقیق اجتهادی، در چه مواردی صرفاً فضیلت اخلاقی محسوب می‌شوند و در چه شرایطی می‌توان از آن‌ها به‌عنوان تکلیف الزام‌آور، شرط معتبر یا مبنایی برای مداخله‌ی حقوقی استناد کرد؟

هدف این پژوهش، تبیین مبانی فقهی شاخص‌های سبک زندگی اسلامی و ارائه‌ی سازوکاری روشمند و ضابطه‌مند برای بهره‌گیری از این شاخص‌ها در راستای پیشگیری از تعارضات خانوادگی و مدیریت آن‌هاست. پرسش محوری پژوهش آن است که این شاخص‌ها در چه سطحی در قالب فضیلت اخلاقی قرار می‌گیرند، در چه سطحی تکلیف الزام‌آور محسوب می‌شوند و تحت چه شرایطی می‌توانند موضوع شرط معتبر یا مستوجب ضمانت اجرای قضایی قرار گیرند. فرضیه‌ی پژوهش بر تفکیک چهار مرتبه استوار است: نخست، فضیلت‌های اخلاقی برتری که هیچ‌گونه الزام قضایی ندارند؛ دوم، تکالیف مستقیم، نظیر معاشرت به معروف، ادای حقوق واجب و پرهیز از اضرار به دیگری؛ سوم، تکالیف غیری و مقدمی که به‌خودی‌خود اثر وضعی ندارند؛ و چهارم، شروط صریح یا بنایی معین که در چارچوب ادله‌ی ناظر بر قراردادها، از آثار حقوقی برخوردار می‌شوند. این مراتب از حیث ماهیت و مبنای الزام مستقل از یکدیگرند، هرچند ممکن است در مصادیق خاص با یکدیگر تلاقی پیدا کنند.

روش‌شناسی این پژوهش مبتنی بر رویکرد تحلیلی ـ اجتهادی است. در گام نخست، مفاهیم و گزاره‌های فقهی و حقوقی واکاوی می‌شوند و نوع دلالت هر یک به‌دقت مشخص می‌گردد. سپس، شاخص‌های رفتاری بر مبنای منشأ الزام آن‌ها دسته‌بندی می‌شوند و در گام نهایی، شرایط ورود این الزامات به فرایند رسیدگی قضایی مورد بررسی قرار می‌گیرد. در این چارچوب تحلیلی، اثبات ارتباط روان‌شناختی یا آماری میان یک رفتار خاص و میزان رضایت زناشویی، صرفاً در شناخت موضوع و تبیین کارکرد آن رفتار سودمند است. استنباط حکم تکلیفی مستلزم وجود ادله‌ی شرعی یا قانونی است و اثبات اثر وضعی آن نیز به دلایل قراردادی یا قانونی نیاز دارد. بدین‌ترتیب، نمی‌توان مستقیماً و بی‌واسطه از آثار مثبت تجربی یک رفتار، الزام یا «باید حقوقی» استنتاج کرد.

شایان ذکر است که این پژوهش در پی صدور فتوای جدید یا توسعه‌ی دامنه‌ی صلاحیت دادگاه‌ها نیست؛ بلکه می‌کوشد الگویی تحلیلی و منسجم برای فهم یکپارچه‌ی ادله‌ی موجود ارائه دهد. بنابراین، در مواردی که میان فقیهان درباره‌ی قلمرو یک حق یا تکلیف اختلاف‌نظر وجود دارد، این مقاله صرفاً به تفکیک سطوح الزام اکتفا می‌کند و بررسی دقیق جزئیات را به ادله‌ی اختصاصی همان باب فقهی واگذار می‌نماید. رعایت این احتیاط علمی، به‌ویژه در موضوعاتی نظیر حقوق جنسی، نحوه‌ی تقسیم کار در منزل، خروج از خانه و آثار مترتب بر تخلف از شروط، ضروری است؛ زیرا استناد به عنوان کلّی «تحکیم خانواده» نمی‌تواند محدودیت‌های ناشی از ادله‌ی خاص یا تنوّع آرای فقهی را نادیده بگیرد.

همچنین، به‌منظور رعایت صناعت فقهی و حفظ دقّت مفهومی، تخلف از رفتارهای مطلوب در محیط خانواده با عناوین ابداعی و نوساخته‌ای همچون «نشوز ساختاری» توصیف نخواهد شد؛ زیرا توسعه‌ی موضوع احکام اولیه بدون اتکا به ادله‌ی معتبر، از منظر فقهی پذیرفتنی نیست. در این مقاله، از عناوین شناخته‌شده و مستدلّی نظیر سوءمعاشرت، اضرار و عسر و حرج استفاده می‌شود. صرف فقدان برخی فضیلت‌ها، نظیر ازخودگذشتگی فراوان، ساده‌زیستی یا انجام عبادات مشترک، نه مصداق سوءمعاشرت است و نه مضارّه به شمار می‌آید. عنوان سوءمعاشرت

تنها زمانی صدق می‌کند که انجام دادن یا ترک یک فعل، با توجه به عرف معتبر و اوضاع‌واحوال خاص پرونده، به‌گونه‌ای قابل اعتنا از معیارهای معاشرت شایسته خارج شود. عنوان مضارّه نیز صرفاً بر رفتارهای آسیب‌رسانی اطلاق می‌شود که عمداً انجام شوند یا فرد با علم و آگاهی به زیان مهم آن‌ها، بر تکرار رفتار خود اصرار ورزد. احراز قضایی این عناوین صرفاً با ادعای یکی از طرفین امکان‌پذیر نیست؛ بلکه مستلزم بررسی دقیق تکرار یا تداوم رفتار، شدت آن، وقوع زیان عینی، احراز رابطه‌ی سببیت، بررسی ادله‌ی اثباتی، ارزیابی عذرهای موجه و سنجش نتیجه‌بخش بودن یا نبودن اقدامات اصلاحی است.

۱-۲. پیشینه‌ی پژوهش

پیشینه‌ی مطالعاتی مرتبط با تعامل میان سبک زندگی اسلامی و میزان سازگاری زناشویی را می‌توان در سه جریان کلان دسته‌بندی کرد:

جریان نخست: پژوهش‌های تجربی و روان‌شناختی. این دسته از مطالعات، در آثاری همچون پژوهش‌های ماهونی (۲۰۱۰) و لمبرت و دالاهیت (۲۰۰۶)، به بررسی رابطه‌ی میان دینداری و کیفیت تعاملات زوجین، مهارت‌های حل تعارض و میزان تاب‌آوری آنان پرداخته‌اند. این تحقیقات برای تبیین و شناخت آثار روان‌شناختی دین بسیار کارآمد و سودمندند؛ اما به‌دلیل ماهیت تجربی و توصیفی خود، به‌تنهایی نمی‌توانند منشأ استنباط حکم شرعی یا مبنای تعیین ضمانت اجرای حقوقی قرار گیرند. ازاین‌رو، یافته‌های این پژوهش‌ها صرفاً در مرحله‌ی موضوع‌شناسی و ارزیابی پیامدهای رفتارها کاربرد دارند و نمی‌توان از آن‌ها به‌تنهایی به‌عنوان مبنایی برای ایجاد الزام فقهی یا حقوقی بهره گرفت.

جریان دوم: مطالعات فقهی ـ حقوقی موضوع‌محور. فقیهان نامدار امامیه در آثار ارزشمندی نظیر جواهر الکلام و مسالک الافهام، علاوه بر تبیین دقیق حقوق و آثار ناشی از عقد نکاح، به‌تفصیل درباره‌ی ماهیت قدسی و دینی خانواده، لزوم حسن معاشرت و حرمت اضرار به دیگری بحث کرده‌اند. بنابراین، کاستی مورد توجه در پژوهش حاضر، متوجه مبانی و اصول این رویکرد فقهی نیست؛ بلکه به برخی

خوانش‌ها و رویه‌های عملی در دوران معاصر بازمی‌گردد که در مقام حلّ‌وفصل اختلافات خانوادگی، پیوند ساختاری میان احکام جزئی و کارکرد مستمر نهاد خانواده را به‌روشنی بازسازی نمی‌کنند. توجّه به این تفکیک و مرزبندی، مانع از تعمیم‌های نادرست و داوری‌های غیرمنصفانه درباره‌ی غنای میراث فقهی امامیه می‌شود.

جریان سوم: رویکردهای مقاصدی و پژوهش‌های جدید در عرصه‌ی فقه نظام خانواده. در این جریان، پژوهشگرانی چون طباطبایی (۱۳۹۹) به بررسی مسئولیت‌های مربوط به تدبیر منزل در چارچوب فقه نظام خانواده پرداخته‌اند. همچنین، شاکری گلپایگانی، فرجی‌ها و عباس‌زاده (۱۴۰۲) نهاد قوامیت را با تکیه بر رویکردی مقاصدی تحلیل و واکاوی کرده‌اند. این آثار ارزشمند، بستر مناسبی برای تحلیل نهادمحور و غایت‌گرایانه‌ی خانواده فراهم ساخته‌اند؛ بااین‌حال، نمی‌توان صرفاً با استناد به مقاصد کلی شریعت و بدون اتکا به دلیلی میانی و مستحکم، تکالیف جدید یا ضمانت‌اجراهای قضایی استنباط کرد. پژوهش حاضر می‌کوشد با تفکیک دقیق میان حکم مستقیم، مقدمه‌ی واجب، شروط قراردادی و قواعد ثانویه، ماهیت و جایگاه این حلقه‌ی میانیِ مفقوده را روشن سازد و از این طریق، چارچوبی روشمند برای تبیین نسبت میان شاخص‌های سبک زندگی اسلامی و آثار فقهی و حقوقی آن‌ها در نهاد خانواده ارائه دهد.

۱-۳. وجه تمایز و نوآوری پژوهش

نوآوری اصلی این پژوهش در ارائه‌ی الگویی مفهومی و چهارسطحی برای تحلیل شاخص‌های سبک زندگی اسلامی نهفته است؛ الگویی که رفتارها را در چهار سطحِ فضیلت اخلاقی، تکلیف مستقیم، وجوب غیری مقدّمی و تعهّد ناشی از شرط معتبر طبقه‌بندی می‌کند. بر مبنای این الگو، مفاهیم «مقدمه‌ی واجب» و «شرط بنایی» دو مبنای کاملاً مستقل با قلمرو و آثار حقوقی متفاوت به‌شمار می‌روند. قاعده‌ی مقدمه‌ی واجب، در صورت احراز شرط توقف واجب بر مقدمه، صرفاً به نتیجه‌ای در ساحت حکم تکلیفی می‌انجامد؛ اما شرط بنایی تنها زمانی واجد اثر قراردادی و الزام‌آور خواهد بود که عرف و عقلا در زمان عقد بر آن توافق و تبانی داشته باشند و

مفاد آن نیز به‌اندازه‌ای معین و قابل تحدید باشد که امکان احراز و تشخیص تخلف از آن برای دادگاه فراهم شود.

۲. مفهوم‌شناسی

۲-۱. سبک زندگی اسلامی

مفهوم «سبک زندگی» در میراث اسلامی با واژه‌ی «سیره» پیوندی ناگسستنی دارد. از نظر لغوی، واژه‌ی سیره بر وزن «فِعْلَة» است و بر چگونگی و شیوه‌ی رفتار دلالت می‌کند، نه صرف وقوع یک رفتار (ابن‌منظور، ۱۴۱۴ق، ج۴، ص۳۵). استاد مطهری نیز سیره را سبک و روش رفتار دانسته و معتقد است که مطالعه‌ی سیره‌ی معصومان (ع)، در واقع، به معنای کشف اصول حاکم بر رفتار آنان در موقعیت‌های گوناگون است (مطهری، ۱۳۹۲، ص۸۵). بر این اساس، سبک زندگی اسلامی در حقیقت تجلّی جهان‌بینی و ارزش‌های دینی در انتخاب‌ها و رفتارهای روزمرّه‌ی انسان است؛ به‌گونه‌ای که رفتار بیرونی، آینه‌ای از باورهای درونی او باشد.

در اندیشه‌ی اسلامی، سبک زندگی با مفهوم قرآنی «حیات طیّبه» (زندگی پاک و شایسته)، که بر پایه‌ی ایمان و عمل صالح استوار است، پیوندی تنگاتنگ دارد (نحل: ۹۷؛ جوادی آملی، ۱۳۹۴، ج۱۴، ص۲۱۲). رفتارهایی مانند مدارا، نرم‌خویی (رفق) و چشم‌پوشی از خطاهای جزئی (تغافل)، از نظر کارکردی، تأثیری مثبت بر ثبات رابطه می‌گذارند. بااین‌حال، این اثرگذاری مثبت، به‌خودی‌خود، آن‌ها را به شرط صحّت عقد، تکلیف واجب شرعی یا تعهّدی حقوقی (شرط ارتکازی) تبدیل نمی‌کند. جایگاه حقوقی هر رفتار باید مستقلاً و بر پایه‌ی دلیل مستقیم، قانون یا شرط معتبر اثبات شود؛ در غیر این صورت، آن رفتار در حدّ یک فضیلت و توصیه‌ی اخلاقی باقی می‌ماند.

۲-۲. سازگاری زناشویی

در مطالعات میان‌رشته‌ای، همواره باید مرز میان دو حوزه را روشن نگه داشت: علوم رفتاری با استفاده از روش‌های تجربی، ابعاد قابل‌اندازه‌گیری کیفیت یک رابطه را

توصیف می‌کنند؛ اما فقه و حقوق، ریشه‌ی الزام، مرزهای حقوقی و ضمانت‌اجراهای رفتارها را بررسی می‌نمایند. داده‌های تجربیِ روان‌شناسی در شناخت موضوع و درک پیامدهای یک رفتار بسیار سودمندند، اما به‌تنهایی نمی‌توانند منشأ صدور حکم شرعی یا ایجاد اثر حقوقی باشند؛ همان‌طور که تحلیل‌های فقهی نیز جایگزین بررسی‌های تجربی نمی‌شوند.

کاربرد درست روان‌شناسی در این پژوهش، کمک به «موضوع‌شناسی» است. برای مثال، مقیاس‌های بالینی می‌توانند الگوهای تحقیر، انزوا یا اضطراب را در خانواده نشان دهند، اما اصطلاحاتی مانند «رضایت» یا «تعارض» در روان‌شناسی، دقیقاً معادل مفاهیم فقهی ضرر، حَرَج (سختی) یا سوءمعاشرت (بدرفتاری) نیستند. تبدیل یک یافته‌ی بالینی به یک الزام حقوقی، نیازمند ارزیابی عرفی و استدلال قضایی است و متقابلاً، دادگاه نیز نباید بدون نظر کارشناس، درباره‌ی منشأ یا شدّت یک اختلال روانی، قضاوت پزشکی کند.

الف) مفهوم سازگاری زناشویی در علوم رفتاری: در این شاخه از علوم، سازگاری مفهومی چندبُعدی برای سنجش کیفیت تعامل همسران است. برای نمونه، مقیاس «لاک و والاس» میزان سازگاری را از طریق پرسش‌هایی درباره‌ی توافق، رضایت و تعامل می‌سنجد (Locke & Wallace, 1959: 251–255) مقیاس «اسپانیر» نیز چهار بُعدِ اجماع، رضایت، انسجام و ابراز عاطفه را از یکدیگر متمایز می‌کند (Spanier, 1976, pp. 15–28). این ابزارها تعریفی حقوقی از وظایف زوجین ارائه نمی‌دهند، اما برای توصیف وضعیت رابطه بسیار کارآمدند.

ب) سازگاری زناشویی در فقه نظام خانواده: در این رویکرد، سازگاری را نمی‌توان صرفاً به رضایت روانی تقلیل داد. شریعت اسلامی، زندگی مشترک را به حداقل حقوق تقلیل نمی‌دهد و در کنار حقوق ثابت، بر دو اصل مهم تأکید دارد:

۱. سَکَن و آرامش درونی: آیه‌ی ۲۱ سوره‌ی روم («لِتَسْكُنُوا إِلَيْهَا») آرامش را از ثمرات بنیادین ازدواج معرفی می‌کند. علامه‌ی طباطبایی این آرامش را حاصل پیوند و تکمیل متقابل زن و مرد تفسیر می‌نماید (طباطبایی، ۱۴۱۷ق، ج۱۶، ص۱۶۶). این آرامش زمینه‌ی رشد معنوی را فراهم می‌کند، اما بدیهی است که این غایت قرآنی،

بدون دلایل تفصیلی، به‌تنهایی منشأ تعیین تکلیف قضایی مشخصی برای همسران نمی‌شود.

۲. معاشرت به معروف (رفتار شایسته): دستور قرآنی «وَعَاشِرُوهُنَّ بِالْمَعْرُوفِ» (نساء: ۱۹) و ماده‌ی ۱۱۰۳ قانون مدنی، مبنایی مستقیم و قانونی برای الزام همسران به حسن معاشرت هستند. عرف شایسته، شیوه‌ی اجرای حقوق را با توجه به زمان، مکان و اوضاع‌واحوال روشن می‌کند، اما نمی‌تواند صرفاً بر اساس سلیقه‌ی متغیر یکی از طرفین، یک حق قانونیِ ثابت را از بین ببرد.

بنابراین، سازگاری زناشویی در چارچوب فقه نظام خانواده عبارت است از «هم‌گرایی پویای زوجین در رعایت حقوق، معاشرت شایسته و فراهم‌سازی زمینه‌ی آرامش». فقدان یک فضیلت اخلاقی یا بروز یک دعوای گذرا، مجوز طلاق قضایی یا مجازات نیست؛ دادگاه تنها زمانی می‌تواند ضمانت‌اجرا تعیین کند که تکلیفی قانونی نقض شود، از شرطی معتبر تخلف گردد یا ضرر و حَرَج (سختی غیرقابل‌تحمل) پیش آید.

۲-۳. فقه نظام خانواده

این شاخه از فقه، احکام مربوط به خانواده را به‌صورت پیوسته و با توجه به اهداف عالی شریعت بررسی می‌کند. مفاهیمی چون مودت، مهربانی، آرامش و تربیت نسل در فهم حکمت قوانین و تفسیر هماهنگ متون نقش مهمی دارند، اما نمی‌توان تنها با استناد به آن‌ها تکلیفی قضایی ایجاد کرد. پژوهش‌های معاصر درباره تدبیر منزل و مدیریت خانواده نیز به‌خوبی نشان می‌دهند که حقوق و وظایف همسران تنها در یک شبکه به‌هم‌پیوسته از روابط متقابل معنا می‌یابد (طباطبایی، ۱۳۹۹، صص ۵۵ـ۸۶؛ شاکری گلپایگانی و همکاران، ۱۴۰۲، صص ۸۹ـ۱۱۴). تحلیل ساختاری نهاد خانواده دو فایده مشخص دارد:

نخست آنکه تضادهای ظاهری حقوق را برطرف می‌کند؛ مثلاً نشان می‌دهد که داشتن یک حق، هرگز مجوزی برای توهین، تهدید یا اعمال زیان‌بار آن حق علیه همسر نیست.

دوم آنکه میان آموزش‌های پیشگیرانه و احکام قضایی تفاوت می‌گذارد؛ آموزش مهارت‌های مالی و گفت‌وگو برای خانواده بسیار مهم است، اما تخلف از جزئیات این آموزش‌ها لزوماً در دادگاه قابل پیگیری نیست. در مقام اجرا، حقوق ثابت شرعی و قانونی پابرجاست و عرف نمی‌تواند آن‌ها را باطل کند. قواعد ثانوی مانند قاعده‌ی «لاضرر (منع آسیب)» و ماده ۱۱۳۰ قانون مدنی (نفی عسر و حرج) نیز تنها زمانی اعمال می‌شوند که موضوع خاص آن‌ها محقّق شود، نه اینکه به‌طور دائم بر همه‌ی احکام اولیه حاکم باشند. بنابراین، اعمال یک حق تا جایی حمایت می‌شود که به منع قانونی، شروط ضمن عقد یا آسیب‌رسانی ناروا برخورد نکند؛ و اثبات هر یک از این موارد نیازمند رسیدگی مستقل در دادگاه است.

۳. مبانی فقهی و حقوقی در تعیین میزان الزام به رفتارها

۳-۱. نقد رویکردهای محدودنگر و رویه‌های حقوقی کنونی

در برخی برداشت‌های امروزی، فاصله‌ی میان واجبات (تکالیف قانونی) و مستحبات (توصیه‌های اخلاقی) چنان پررنگ شده است که رفتار شایسته و مستمرّ در خانواده، تنها در حد یک توصیه‌ی اخلاقی ساده تنزل می‌یابد. البته این نقد به تمامی مباحث فقهی وارد نیست؛ زیرا فقیهان شیعه در بررسی احکام جزئی، به مسائلی همچون خوش‌رفتاری (حسن معاشرت)، تأمین هزینه‌های زندگی (نفقه)، روابط زناشویی، ممنوعیت آسیب‌رسانی و راه‌های حل اختلاف نیز پرداخته‌اند. مشکل اساسی آنجاست که در تفسیر قوانین و صدور احکام قضایی، گاهی ارتباط میان این احکام فقهی با شرایط خاص پرونده یا توافق‌های ضمنی همسران نادیده گرفته می‌شود.

در فقه امامیه (شیعه)، عقد ازدواج یک معامله‌ی مالیِ صرف نیست. صاحب جواهر، ازدواج را یک نهاد مقدّس دینی و از سنت‌های بسیار مهم می‌داند (نجفی، ۱۴۰۴ق، ج ۲۹). بنابراین، نگاهی که روابط همسران را تنها بر اساس دادوستد «تمکین در برابر نفقه» تفسیر می‌کند، ابعاد معنوی ازدواج و تکالیف مهمی مانند خوش‌رفتاری

و همکاری در تحکیم خانواده (موضوع مواد ۱۱۰۳ و ۱۱۰۴ قانون مدنی) را کم‌رنگ می‌سازد (کاتوزیان، ۱۳۸۷، ج ۱).

رویکرد نظام‌مند تلاش می‌کند تا رابطه‌ی میان اخلاق، احکام قانونی و شروط توافق‌شده را به‌خوبی روشن کند، بدون آنکه مرز آن‌ها را از بین ببرد. باید توجّه داشت که نه همه فضیلت‌های اخلاقی از نظر حقوقی الزام‌آورند و نه همه الزامات از دل قرارداد ازدواج بیرون می‌آیند. به‌عنوان مثال، ممنوعیت توهین و آزار همسر، مستقیماً ریشه در لزوم معاشرت شایسته و حرام بودن آسیب‌رسانی دارد. در مقابل، مسائلی مانند شیوه‌ی خاص تقسیم کارهای خانه یا الگوی خاصی از مصرف مالی، تنها در صورتی از نظر قانونی الزام‌آور می‌شوند که شرط روشن و صریحی برای آن‌ها وجود داشته باشد. در ادامه، دو مسیر اصلی برای الزام‌آور شدن این گونه رفتارها را بررسی می‌کنیم.

۳-۲. مسیر نخست: ضرورت رعایت اخلاق بر اساس قاعده‌ی مقدّمه‌ی واجب

قاعده‌ی فقهی «مقدّمه‌ی واجب» تنها در قلمرو احکام تکلیفی کاربرد دارد. بر اساس این قاعده، اگر انجام یک تکلیف واجب (مانند پرداخت نفقه، رفتار شایسته یا پرهیز از آسیب‌رسانی) وابسته به انجام کار پیش‌نیاز دیگری باشد، عقل حکم می‌کند که انجام آن پیش‌نیاز نیز الزامی است. اما باید دقّت کرد که این استدلال عقلی، به‌خودی‌خود به فرد حقّ فسخ قرارداد، درخواست خسارت نامشخص یا حقّ مداخله‌ی دادگاه را نمی‌دهد. آثار حقوقی و ضمانت‌های اجرایی باید از قوانین یا قراردادهای مستقلی سرچشمه بگیرند.

به‌عنوان مثال، اگر پرداخت نفقه‌ی واجب بدون فراهم کردن مقدمات متعارفِ آن ممکن نباشد، عقل می‌گوید تهیه‌ی آن مقدمات لازم است؛ اما نمی‌توان از این موضوع، یک حقّ فسخ جدید یا خسارت قضایی خاص استخراج کرد. یا اگر شخص می‌داند مصرف دارویی خاص برای توانایی در انجام وظایف زناشویی ضروری است، این قاعده می‌تواند ضرورت پیشگیری را توضیح دهد. اما در هر دو حالت، صدور حکم در دادگاه نیازمند وجود قانون

مشخص، اثبات تخلّف و وجود جریمه‌ی قانونی متناسب است.

همچنین باید میان «مقدّمه‌ی وجود» (کاری که برای انجام تکلیف واقعاً ضروری است) و «مقدّمه‌ی علم» (کاری که تنها برای یادگیری شیوه‌ی انجام تکلیف لازم است) تفاوت قائل شد. گاهی مراجعه به مشاور روان‌شناس برای آگاهی از شیوه‌ی درست همسرداری لازم است، اما خود توصیه‌های مشاور، یک الزام حقوقی مستقلّ ایجاد نمی‌کنند. رفتارهایی که تنها احتمال موفقیت رابطه را بالا می‌برند و تکلیفِ مستقیمی به آن‌ها وابسته نیست، در قلمرو توصیه‌های اخلاقی و مشاوره‌ای باقی می‌مانند و نمی‌توان آن‌ها را به‌عنوان مقدّمه‌ی واجب، الزام‌آور دانست.

استناد حقوقی به قاعده «مقدّمه‌ی واجب» نیازمند سه شرط اساسی است:

- مقدّمه‌ی اول؛ مشخص بودن تکلیف اصلی (ذی‌المقدّمه): حفظ خانواده معمولاً نتیجه‌ی رعایت حقوق متقابل است، نه هدفی مستقلّ که بقای آن در هر شرایطی و به هر قیمتیی واجب باشد. تکلیف اصلیِ قابل‌پیگیری در دادگاه، باید مواردی نظیر پرداخت نفقه، انجام وظایف زناشویی، پرهیز از خشونت، و رعایت معاشرت شایسته باشد. پس نمی‌توان با ادعای کلیِ «مصلحت خانواده»، تکالیف نامحدودی را بر یکی از همسران تحمیل کرد.
- مقدّمه‌ی دوم؛ وجود وابستگی واقعی (رابطه‌ی توقّف): یک رفتار تنها زمانی مقدّمه‌ی واجب است که انجام تکلیف اصلی، عقلاً یا عادتاً به آن وابسته باشد. همدلی عاطفی یا مدیریت مالی شاید زمینه‌ی رفتار شایسته را فراهم کنند، اما صرفاً مفید بودنِ یک رفتار برای اثبات ضرورت آن کافی نیست؛ بلکه باید توقف واقعی و نبودِ هیچ راهکار جایگزینی برای آن اثبات شود.
- مقدّمه‌ی سوم؛ مقدّمه‌های از بین برنده تکلیف (مقدّمه‌ی مفوته): این اصطلاح به معنای رفتاری است که اگر شخص آن را انجام ندهد، در زمان مقرر از انجام تکلیف واجب خود ناتوان خواهد شد. در خانواده، این مفهوم لزوم پیشگیری‌های به‌موقع را توجیه می‌کند. با این حال، نتیجه‌ی این مسیر تنها در حد یک الزام شرعی است و حقِ مداخله‌ی قضایی مستقلی ایجاد نمی‌کند (آخوند خراسانی، ۱۴۰۹ق، مبحث مقدّمه‌ی واجب).

۳-۳. مسیر دوم: استفاده از شروط ضمنی و عرفی (شروط ارتکازی) در قرارداد ازدواج

مسیر دوم برای الزام‌آور شدن رفتارها، توجّه به شروط صریح یا شروط عرفی و ضمنی در قرارداد ازدواج است. بر اساس مواد ۲۲۰، ۲۲۴ و ۲۲۵ قانون مدنی، یک قرارداد علاوه بر آنچه به‌روشنی در آن نوشته شده، شامل اموری نیز می‌شود که عرف جامعه به‌طور قطعی آن‌ها را جزء قرارداد می‌داند. اگر امری در میان مردم چنان بدیهی باشد که ازدواج بر پایه‌ی آن شکل بگیرد، از نظر قانونی در حکم شرطی است که در قرارداد ذکر شده باشد.

مواد قانونی ذکرشده، سه کارکرد مهمّ را برای عرف قائل‌اند:

- عرف می‌تواند نقص‌های قرارداد را تکمیل کند.
- معنای دقیق کلمات به‌کار رفته در قرارداد را روشن نماید.
- امور بدیهی را به‌عنوان شرطِ نانوشته قرارداد معتبر سازد.

در این مسیر، قاضی موظف است ثابت کند که این عرف در زمان و مکان ازدواج کاملاً پایدار، عمومی و برای طرفین شناخته‌شده بوده است. انتظارات پنهان یکی از زوجین یا عرف یک گروه بسیار محدود، نمی‌تواند عنوان شرط ضمنی به خود بگیرد.

باید توجّه داشت که شرط ضمنی، با شرایط اساسیِ صحّت قرارداد تفاوت دارد. اگر شرط صحّت وجود نداشته باشد، کل ازدواج دچار اشکال می‌شود؛ اما تخطی از شرط ضمنی، تنها اثر و جریمه‌ی خاص خود را در پی دارد و لزوماً قرارداد ازدواج را باطل نمی‌کند.

برای استناد قضایی به یک شرط عرفی، چهار ضابطه باید وجود داشته باشد:

- در زمان عقد، یک رویه‌ی عرفی روشن و مشترک در جامعه برقرار باشد.
- محتوای شرط به قدری مشخص باشد که بتوان تخلّف از آن را به‌وضوح تشخیص داد.
- با قوانین الهی، حقوق قطعی و قوانینِ غیرقابل‌تغییر کشور تضادی نداشته باشد.
- بتوان ثابت کرد که اراده زن و شوهر در زمان ازدواج، بر پایه‌ی این شرط شکل گرفته است.

با توجّه به این توضیحات، مرز میان فضیلت‌های اخلاقی و حداقل‌های الزام‌آور در قانون روشن می‌شود:

رفتارهایی مانند احترام به کرامت همسر، پرهیز از تحقیر و خشونت، خودداری از آزار روانی، جنسی و اقتصادی و همچنین میزان حداقلیِ همکاری برای اداره‌ی زندگی، جزء «کف الزام‌آور حقوقی» هستند. در مقابل، رفتارهایی مثل ایثار و فداکاری بسیار بالا، ساده‌زیستی فراتر از توان معمول، عبادت‌های مشترک و تقسیم کار کاملاً ایده‌آل، اصولاً «فضیلت اخلاقی» به شمار می‌آیند؛ مگر اینکه به‌صورت شرطی صریح و روشن در زمان عقد مورد توافق قرار گرفته باشند.

علاوه بر این، تخلّف از این شروط معتبر نیز مستقیماً به صدور حکم طلاق یا سقوط حقوق مالی منجر نمی‌شود. در دادگاه، فرآیند رسیدگی و تعیین ضمانت اجرا دارای سه گام مشخص است:

گام اول؛ الزام به انجام وظیفه یا وفای به شرط: دادگاه پس از یافتن ریشه‌ی حقوقی الزام، متخلف را به انجام وظیفه‌ی قانونی خود ملزم می‌کند. صرفِ اینکه یک کار از نظر اخلاقی ناپسند است، بدون داشتن پشتوانه‌ی قانونی، برای مداخله‌ی قاضی کافی نخواهد بود.

گام دوم؛ ارزیابی استمرار تخلّف و میزان زیان: اگر مشاوره‌ها و تلاش‌ها برای اصلاح نتیجه ندهد، دادگاه باید عواملی نظیر میزان تکرار رفتار، شدّت آسیب واردشده، بهانه‌های موجه و تأثیر عوامل بیرونی را بسنجد. استفاده از قواعد ثانویه مانند قاعده «منع ضرر» و «عسر و حرج»، تنها زمانی مجاز است که این موارد با دقّت اثبات شوند.

گام سوم؛ اعمال مجازات قانونی متناسب: محدود کردن شیوه اعمال حقّ یا صدور حکم طلاق قضایی، تنها در چارچوب قوانین موجود (از جمله شرایط مقرر در ماده‌ی ۱۱۳۰ قانون مدنی) قابل‌تصور است. در این مرحله، نظرات کارشناسان علوم رفتاری تنها برای اثبات واقعیت‌های تخصّصی راهگشاست؛ اما انتخاب عنوان مجرمانه و تعیین مجازات، صرفاً در صلاحیت قاضی دادگاه قرار دارد.

۴. سبک زندگی اسلامی به مثابه سازوکار سازگاری زوجین

فقه نظام‌ساز، خانواده را به‌عنوان یک سیستم ارگانیک تحلیل می‌کند که برای مقاصد بالادستی شریعت یعنی استقرار سکن و مودّت مهندسی شده است. در این دیدگاه، سازگاری زناشویی خروجی سیستمی این ساختار است که با کیفیت متغیرهای رفتاری آن تلازم مستقیم دارد. شاخص‌های سبک زندگی در این قاب تحلیلی، ارکان کارکردی و مقوّمات عینی سیستم هستند. البته نباید پنداشت که نقص در برخی از این شاخص‌ها، لزوماً و به‌طور مطلق خروجی سازگاری را سالبه به انتفاء موضوع می‌سازد؛ چرا که واقعیات عرفی نشان می‌دهد لایه‌هایی از سازگاری نسبی ممکن است با وجود برخی کاستی‌ها در خانواده برقرار باشد. بلکه ادعای دقیق فقه‌ی نظام آن است که فقدان رویه‌ای این شاخص‌ها، پایداری ساختاری سیستم را به‌شدّت متزلزل ساخته و مانع از تحقّق تام و کامل غایت مطلوب شارع یعنی حیات طیّبه و سکن باطنی می‌گردد. فقه‌ی نظام، تحکیم زوجیت را بر اساس موازنه‌ی کارکردی این ارکان تبیین می‌کند که در ادامه به واکاوی تفصیلی شاخص‌های آن پرداخته می‌شود.

۴-۱. قناعت و میانه‌روی (مدیریت اقتصاد خانواده)

قناعت و میانه‌روی در ساحت مدیریت اقتصاد خانواده، به معنای انضباط رفتاری و تنظیم هوشمندانه مصارف و تقاضاهای مادی بر پایه‌ی واقعیات اقتصادی و منابع عینی موجود در ساختار خانواده است. این شاخص رفتاری، تفاوتی بنیادین با خست، فقرنمایی یا زهد انزوایی دارد؛ بلکه پدیده‌ای عقلانی و تدبیری کارآمد برای ایجاد تعادل میان تمایلات نامحدود رفاهی با منابع مادی محدود سیستم است. در فقه‌ی نظام خانواده، قناعت به‌عنوان یک متغیّر کنترل‌کننده تقاضا شناخته می‌شود که کانون خانواده را از ورود به چرخه‌های اضطراب معیشتی، تکاثر فرساینده و دیون طاقت‌فرسا مصون می‌دارد و مانع از هجوم تعارضات مادی به حریم عاطفی همسران می‌گردد (اعرافی، ۱۴۰۲، ج۱، ص۷۲).

بررسی مصادر وحیانی نشان می‌دهد که شریعت اسلام توازن اقتصادی را به‌عنوان یکی از پایه‌های استقرار نظامات نهادی تشریع کرده است. در قرآن کریم، خداوند

متعال در ترسیم صفات عباد الرحمن و الگوهای تراز زیست ایمانی می‌فرماید: «وَالَّذِينَ إِذَا أَنْفَقُوا لَمْ يُسْرِفُوا وَلَمْ يَقْتُرُوا وَكَانَ بَيْنَ ذَٰلِكَ قَوَامًا»(فرقان: ۶۷). امر الهی در این آیه، بر استقرار حالت قوام یعنی حد وسط و عادلانه میان دو قطب مخرب اسراف و تضییق ابتنا یافته است که نشان‌دهنده‌ی اصالت ساختاری میانه‌روی در انفاقات خانوادگی است (طباطبایی، ۱۴۱۷، ج۱۵، ص۲۴۲).

در ساحت سنت نیز نصوص متقنی بر اهمیت این شاخص دلالت دارند. ثقةالاسلام کلینی در کتاب شریف الکافی روایتی را با سندی در اعلای درجه‌ی حجّیت نقل می‌کند: «**عَنْ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ عَنْ هِشَامِ بْنِ سَالِمٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ (ع) قَالَ: ضَمِنْتُ لِمَنِ اقْتَصَدَ أَنْ لَا يَفْتَقِرَ**» (کلینی، ۱۴۰۷، ج. ۴، ص۵۳). این حدیث شریف را محمد بن یعقوب کلینی از علی بن ابراهیم از پدرش (ابراهیم بن هاشم) از محمد بن ابی عمیر از هشام بن سالم از امام صادق (ع) نقل کرده است که تمامی راویان آن از اعاظم، و ثقات اصحاب امامیه هستند و سند روایت در تراز صحیح اعلایی قرار دارد.

در بررسی دلالت فقهی این روایت باید توجّه داشت که لسان معصوم (ع) در اینجا در مقام بیان یک حکم تکلیفی الزامی (وجوب شرعی مستقیم قناعت) نیست؛ بلکه به‌کارگیری واژه «ضَمِنْتُ» نشان‌دهنده تبیین یک رابطه‌ی علّی تکوینی و سنت تخلّف‌ناپذیر در نظام آفرینش است. مفاد روایت دلالت بر این واقعیت خارجی دارد که التزام به اقتصاد و میانه‌روی، ملازم با مصونیت از فقر و استیصال مادی است. فقه‌ی نظام خانواده با تکیه بر این دلالت تکوینی، قناعت را به‌عنوان یک ضرورت عقلانی و مصلحت ساختاری برای حفظ تعادل سیستم معرفی می‌کند.

ارتباط این شاخص با سازگاری زناشویی در فقه‌ی نظام بدین صورت تبیین می‌گردد که بخش عظیمی از اختلافات حاد همسران در عصر معاصر، ناشی از احساس محرومیت نسبی و فشارهای مالی حاصل از مصرف‌گرایی است. بر اساس فتوای مشهور و محقّقانه فقیهان امامیه در فقه‌ی موضوعی، مبنای وجوب نفقه بر مدار شأن و توان مالی زوج تنظیم شده است و مرد مکلّف است بر پایه‌ی قدرت اقتصادی خود نسبت به تامین نیازهای همسر اقدام نماید (نجفی، ۱۴۰۴، ج۳۱،

ص۳۰۵)؛ اما اگر در فرآیند درونی سیستم، تقاضاها بدون توجّه به این کف قانونی و بر اساس چشم‌وهم‌چشمی‌های نامحدود شکل بگیرد، مرد برای تامین این خواسته‌ی خارق‌العاده به مرز عسر و حرج شدید کشیده می‌شود. این فشار معیشتی، چرخه‌های خشم، پنهان‌کاری و پرخاشگری را در کانون خانواده فعال می‌سازد. در اینجاست که قناعت به‌عنوان اهرم موازنه وارد عمل شده و با هماهنگ ساختن تقاضا با واقعیت مادی سیستم و توان زوج، بستر لجاجت‌های مخرب مالی را مسدود کرده و سازگاری زناشویی را صیانت می‌نماید.

۴-۳. اشباع مشروع و ارضای متقابل

شاخص اشباع مشروع و ارضای متقابل، به معنای پاسخ‌گویی مسئولانه و هم‌دلانه همسران به نیازهای غریزی و عاطفی یکدیگر در چارچوب حلال شریعت است. در فقه‌ی موضوعی، این مقوله غالباً در قالب تکالیف مضیّق و یک‌طرفه‌ای مانند وجوب تمکین خاص برای زن یا حقّ هم‌بستری چهار ماه یک‌بار برای مرد بررسی می‌شود (نجفی، ۱۴۰۴، ج۳۱، ص ۳۰۸). اما در فقه‌ی نظام خانواده، این موضوع به‌عنوان یک راهبرد درونی و کارآمد برای حفظ حریم خانواده بازتعریف می‌شود. ارضای مشروع، مکانیسمی است که غریزه‌ی طبیعی همسران را به‌طور مطلوب در محیط خانه تامین کرده و باعث پایداری انحصار جنسی و عاطفی می‌شود.

قرآن کریم با صراحت و زیبایی به این نیاز متقابل اشاره کرده و می‌فرماید: «هُنَّ لِبَاسٌ لَكُمْ وَأَنتُمْ لِبَاسٌ لَهُنَّ» (بقره: ۱۸۷). تعبیر قدسی لباس نشان‌دهنده‌ی این حقیقت است که همسران مایه‌ی پوشش، آرامش و حفاظت یکدیگر در برابر لغزش‌های بیرونی هستند و این وظیفه به‌صورت دوطرفه بر دوش هر دو نهاده شده است تا تعادل خانواده حفظ شود.

در سنت روایی نیز تأکید فراوانی بر تامین این نیاز در محیط خانه وجود دارد. محمد بن یعقوب کلینی در کتاب الکافی روایتی را نقل می‌کند: «**عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ (ع) قَالَ: لَا يَنْبَغِي لِلْمَرْأَةِ أَنْ تُعَطِّلَ نَفْسَهَا وَ لَوْ أَنْ تُعَلِّقَ فِي عُنُقِهَا قِلَادَةً...**» (کلینی، ۱۴۰۷، ج ۵، ص ۵۰۹). سند این حدیث بسیار معتبر است؛

کلینی آن را از علی بن ابراهیم، از پدرش، از محمد بن ابی عمیر، از حماد بن عثمان، از محمد بن مسلم، از امام باقر (ع) روایت کرده است. تمام این راویان از بزرگان و ثقات طراز اول شیعه هستند و سند روایت در بالاترین درجه‌ی صحّت (صحیحه‌ی اعلایی) قرار دارد. امام (ع) در این نص صریح، بی‌توجّهی زن به آراستگی و تعطیل کردن ظرفیت‌های همسرداری را شرعاً ناروا دانسته‌اند.

در بررسی دلالت این روایت، ممکن است این اشکال فقهی مطرح شود که واژه «لَا يَنْبَغِي» در اصطلاح فقیهان، لفظی مشترک میان کراهت و حرمت است؛ بنابراین نمی‌توان صرفاً از ظاهر این کلمه، «وجوب و الزام شرعی» را اثبات کرد. برای پاسخ به این اشکال و اثبات اینکه ارضای متقابل یک وظیفه‌ی الزامی در ساختار خانواده است، نیازی به اصرار بر معنای لغوی واژه نیست؛ بلکه این الزام فقهی با تکیه بر «قواعد بالادستی شریعت و اهداف اصلی تشریع ازدواج» به‌روشنی اثبات می‌شود. این استدلال متقن بر دو اصل فقهی استوار است:

اصل اول؛ اجرای قاعده‌ی لاضرر و نفی عسر و حرج: در فقه‌ی استدلالی مسلم است که حقوق زناشویی فقط یک امتیاز شخصی قابل گذشت نیستند، بلکه برای حفظ عفّت و سلامت روان طرفین وضع شده‌اند. صاحب جواهر (ره) تصریح می‌کند که اگر بی‌توجّهی به نیازهای غریزی، همسر را در معرض گناه قرار دهد یا موجب فشار شدید روحی و آسیب به سلامت روان او شود، حفظ نفس و جلوگیری از فساد واجب شده و تامین این نیاز از یک امر مستحبّ یا حقّ محدود، به یک تکلیف فوری و واجب تبدیل می‌گردد (نجفی، ۱۴۰۴، ج ۳۱، ص ۳۱۵). امام خمینی (ره) نیز تأکید می‌کنند که شریعت اجازه نمی‌دهد ترک وظایف زناشویی، همسر را در وضعیت سخت و حرجی قرار دهد (موسوی خمینی، ۱۴۱۴، ص ۸۲). بنابراین، دلیل محکم ما در اینجا قواعد «لاضرر» و «نفی حرج» است؛ زیرا بی‌توجّهی مداوم به نیازهای عاطفی و جنسی، علت اصلی آسیب روحی به همسر و فروپاشی خانواده است، و حرام بودن این رفتار به دلیل ممنوعیت آزار و ضرر رساندن در اسلام است، نه فقط به خاطر ظاهر کلمه «لاینبغی».

اصل دوم؛ هماهنگی تکالیف در نظام شریعت: اسلام یک مجموعه‌ی هماهنگ

است؛ هدف شارع از وضع احکام سخت‌گیرانه برای حفظ حجاب و عفّت در جامعه، این است که نیازهای غریزی صرفاً در درون خانواده پاسخ داده شوند. محقّق اصفهانی (ره) بیان می‌کند که دستورهای شریعت نمی‌توانند با هم تناقض داشته باشند؛ یعنی شارع نمی‌تواند از یک سو انسان را به حفظ کامل عفّت در جامعه مجبور کند، و از سوی دیگر تنها مسیر حلال ارضای آن (یعنی خانواده) را بدون ضمانت اجرا و وظیفه‌ی الزامی رها سازد (اصفهانی، ۱۴۱۸، ج ۲، ص ۹۵). از این‌رو، فرمایش امام باقر (ع) در این صحیحه، به یک واقعیت مهمّ در نظام خانواده اشاره می‌کند: تعطیل کردن روابط زناشویی در خانه، مساوی با از بین رفتن آرامش و امنیت روحی است؛ و چون حفظ عفّت واجب است، مقدّمه و ابزار انحصاری آن (یعنی ارضای نیازها در خانواده) نیز اهمیت حقوقی و الزامی پیدا می‌کند.

ارتباط این شاخص با سازگاری زناشویی بسیار کلیدی است. غریزه‌ی جنسی یکی از قوی‌ترین احساسات در وجود انسان است که اگر در محیط خانه به‌طور مطلوب و با همدلی پاسخ داده نشود، عملکرد خانواده دچار اختلال شده و سردی عاطفی به بار می‌آورد. ناکامی در این زمینه، باعث انباشت خشم و سرکوب روانی شده و خود را به‌صورت بهانه‌جویی‌های لجبازانه در مسائل دیگر (مانند اختلافات مالی یا اخلاقی) نشان می‌دهد. ارضای مشروع به‌عنوان بال مثبت خانواده، با حفظ حیا و عفّت بیرونی هماهنگ است؛ به‌طوری‌که تامین نیازها در درون خانه، فشار غریزی را کاهش داده و تعهد و وفاداری همسران را تضمین می‌کند.

۴-۴. حیا و عفاف (صیانت از انحصار عاطفی و جنسی زوجین)

حیا و عفاف در منظومه‌ی رفتاری اسلام، نه به‌عنوان ابزارهای محدودکننده یا انفعالی، بلکه به‌عنوان فیلترهای ورودی و صیانتی کانون خانواده شناخته می‌شوند. حیا یک ملکه‌ی نفسانی و بازدارنده درونی است که کیفیت تجلی آن در رفتار، مانع از هرزروی عاطفی و جنسی می‌گردد؛ و عفاف نمود بیرونی و هنجاری این حالت باطنی است. در فقه‌ی نظام خانواده، این شاخص دارای کارکردی دو لایه است که هم‌زمان هر دو ساحت عاطفی و جنسی روابط را پوشش می‌دهد. هنگامی که همسران به الزامات حیا و عفاف پایبند می‌مانند، تمام تمایل، انرژی و جذابیت

آن‌ها از پراکندگی در محیط بیرون مصون مانده و در مرزهای کانون خانواده متمرکز می‌شود که این امر زیرساخت بنیادین پایداری نظام خانواده است.

برای اثبات مکانیسم صیانتی این شاخص، ثقةالاسلام کلینی با سندی مستحکم از امام صادق (ع) نقل می‌کند: «**النَّظَرُ بَعْدَ النَّظْرَةِ يَزْرَعُ فِي الْقَلْبِ الشَّهْوَةَ وَ كَفَى بِهَا لِصَاحِبِهَا فِتْنَةً**» (کلینی، ۱۴۰۷، ج ۵، ص۵۵۹). از منظر اعتبارسنجی سندی، حضور استوانه‌هایی چون محمّد بن یحیی العطار و حسن بن محبوب در سلسله‌ی این روایت، آن را در عالی‌ترین تراز حجّیت قرار می‌دهد و جای هیچ‌گونه مناقشه‌ی رجالی باقی نمی‌گذارد.

از حیث فقه الحدیث و تحلیل محتوا، به‌کارگیری فعل مضارع «یَزْرَعُ» (می‌کارد) یک استعاره‌ی روان‌شناختی بسیار دقیق است که نشان می‌دهد نگاه کنترل‌نشده به نامحرم، صرفاً یک گناه آنی و نقطه‌ای نیست؛ بلکه بذر یک فرآیند شناختی و عاطفی تخریب‌گر را در لایه‌های پنهان روان غرس می‌کند. بر این اساس، احکام غض بصر و عفاف در افق فقه‌ی نظام، فیلترهای ورودی سیستم خانواده هستند.

در عصر فوران رسانه‌های نوین و شبکه‌های اجتماعی، خلأ این فیلترها منجر به شکل‌گیری مقایسه‌های ذهنی آسیب‌رسان میان همسر واقعی با تصاویر ایده‌آل و آرایش‌شده بیرونی می‌شود. البته نباید به‌طور اغراق‌آمیز ادعا کرد که تعهّد به حیا، به‌صورت قطعی و خودکار تمام مقایسه‌ها را کاملاً ریشه‌کن می‌سازد و سازگاری مطلق تولید می‌کند؛ چرا که ویژگی‌های شخصیتی و تعارضات دیگر نیز در این زمینه مؤثرند. اما تحلیل دقیق فقه‌ی نظام نشان می‌دهد که رعایت عفاف، آسیب‌پذیری ساختار خانواده را در برابر محرّک‌های بیرونی به‌شدّت کاهش می‌دهد. این خویشتن‌داری رفتاری، به‌عنوان یک سپر صیانتی محکم عمل کرده و زمینه را برای تقویت یک‌دلی، وفاداری و قناعت عاطفی میان همسران هموار می‌سازد.

۴-۵. معنویت و مناسک مشترک

شاخصه‌ی پنجم در هندسه‌ی سبک زندگی اسلامی، استقرار نظام مناسکی و عبادی مشترک در محیط فیزیکی خانواده است. در ساحت فقه‌ی موضوعی و خرد، اقامه نماز، تلاوت قرآن یا دعا، واجبات و مستحبّات فردی هستند که هر مکلّف

به‌نحو منفصل خطاب آن‌ها را دریافت می‌کند. اما در افق فقه‌ی نظام خانواده، عبادات جمعی و فضای معنوی خانه، اهرم تولید پیوند قدسی و انس باطنی میان زوجین محسوب می‌شوند. این شاخصه، هویت خانواده را از یک علقه‌ی صرفاً مادی و معاوضه‌ای به یک عهد الهی غایتمند ارتقا می‌دهد که هدف آن حرکت هم‌سو به سوی حیات طیّبه است.

برای تبیین اثر کارکردی معنویت در محیط خانواده، کلینی در الکافی با اسناد معتبر از پیامبر اکرم (ص) نقل می‌کند: «.. **فَإِنَّ الْبَيْتَ إِذَا كَثُرَ فِيهِ تِلَاوَةُ الْقُرْآنِ كَثُرَ خَيْرُهُ، وَاتَّسَعَ أَهْلُهُ، وَأَضَاءَ لِأَهْلِ السَّمَاءِ كَمَا تُضِيءُ نُجُومُ السَّمَاءِ لِأَهْلِ الدُّنْيَا**» (کلینی، ۱۴۰۷، ج ۲، ص۶۱۰). بررسی طرقی که محدثان بزرگ برای این دست روایات آورده‌اند، نمایانگر اتقان صدور آن‌ها در مجامع روایی است.

در دلالت‌شناسی فقهی این نص باید توجّه داشت که روایت در مقام تشریع یک حکم تکلیفی الزامی (وجوب شرعی تلاوت قرآن در خانه) نیست. اساساً بحث وجوب قانونی در اینجا مطرح نبوده، بلکه روایت بیانگر یک اثر تکوینی و سنتی کارکردی در واقعیت خارجی است. این حدیث گواهی می‌دهد که جریان یافتن ذکر الهی در فضای خانه، باعث گشایش روحی، از بین رفتن تنگناهای روانی و ایجاد برکت در انتظام امور اهل منزل می‌شود.

هنگامی که زوجین تعاملات خود را در محضر حقّ‌تعالی تعریف کنند، خودخواهی‌های افراطی مهار شده و گذشت عاطفی در زمان بروز تعارضات تسهیل می‌گردد. فقه‌ی نظام با تکیه بر این اثر تکوینی، معنویت مشترک را به‌عنوان یک لایه‌ی حفاظتی بر دوش خانواده تبیین می‌کند که در هنگام بروز بحران‌های سخت معیشتی یا اجتماعی، تاب‌آوری روانی اعضا را بالا برده و مانع از گسست پیوند قلبی همسران می‌شود؛ چرا که نگاه غایتمند به تشریع نکاح، لجاجت‌های حقوقی را مهار کرده و فضای خانه را آکنده از رحمت متقابل می‌سازد.

۴-۶. تعاون و ایثار (مشارکت در مسئولیت‌های خانه)

شاخصه‌ی ششم در هندسه‌ی سبک زندگی، روحیه‌ی تعاون، همکاری و ایثار در ساحت وظایف داخلی خانواده است. در مرزهای حقوقی فقه‌ی موضوعی و خرد،

وظایف زوجه در داخل منزل بسیار مضیق ارزیابی شده و او شرعاً تکلیفی به اداره‌ی امور خانه، طبخ غذا یا نظافت ندارد؛ همان‌گونه که مرد نیز تعهّد قانونی اولیه‌ای در این بخش‌ها ندارد (نجفی، ۱۴۰۴، ج ۳۱، ص ۳۰۵). اما در فقه‌ی نظام خانواده، توقّف بر این مرزهای مضیق حقوقی، سیستم را با خشکی عملکردی و گسیختگی عاطفی مواجه می‌سازد. فقه‌ی کلان، هندسه‌ی مسئولیت‌پذیری در محیط خانه را بر پایه عنصر تعاون و ایثار متقابل تعدیل می‌کند تا توازن کارکردی خانواده حفظ شود.

تراث تاریخی و فقهی امامیه گواهی می‌دهد که در شاخص‌ترین خانواده اسلامی یعنی خانواده امیرالمومنین علیه السلام و حضرت صدیقه‌ی اطهر سلام اللّه علیها، تقسیم کاری بنیادین صورت گرفته است. حرّ عاملی در وسائل الشیعه روایتی را نقل می‌کند که پیامبر اکرم (ص) در ابتدای زندگی مشترک حضرت فاطمه (س) و امیرالمؤمنین (ع)، امور درون خانه را بر عهده‌ی فاطمه (س) و امور بیرون را بر عهده‌ی علی (ع) نهادند و هر دو از این تقسیم کار ابراز خرسندی عمیق کردند (حرّ عاملی، ۱۴۰۹، ج ۲۰، ص۱۶۳). همچنین روایات متعدد دیگری بر مشارکت عینی امیرالمومنین (ع) در کارهای درون خانه دلالت دارد (مجلسی، ۱۴۰۳، ج ۴۳، ص ۱۵۱)

در تبیین فقهی این سیره‌ی قطعی باید توجّه داشت که رفتار معصوم (ع) ذاتا اعم از وجوب و استحباب است و به‌تنهایی نمی‌تواند اثبات‌کننده یک تکلیف حقوقی الزامی یا شرط ارتکازی باشد؛ زیرا این تقسیم کار صراحتاً در قالب یک عقد حقوقی درج نشده و عرف نیز لزوماً کارهای درون خانه را به‌عنوان یک وظیفه‌ی قانونی برای زن فرض نمی‌کند. از این‌رو، فقه‌ی نظام این سیره‌ی عملی را مظهر عالی فضیلت اخلاقی و الگوی برتر «معاشرت به معروف» می‌داند.

اما پیوند این سیره با ساحت حقوق از آن جهت است که اگرچه مشارکت در کار خانه یک واجب تکلیفی بدوی نیست، اما در فرآیند زندگی، «امتناع کامل و لجوجانه از هرگونه همکاری» به‌گونه‌ای که بار سنگین اداره‌ی خانه کاملاً بر دوش یکی از طرفین بیفتد و طرف مقابل در مشقت شدید قرار گیرد، مصداق بارز سوءمعاشرت و اضرار به همسر خواهد بود. در این حالت، فقه‌ی نظام از طریق قاعده‌ی حاکم «لاضرر»، مداخله‌ی حاکم شرع را برای الزام فرد متخلف به حسن معاشرت موجه

می‌داند. ارتباط این شاخص با سازگاری زناشویی در آن است که توزیع عادلانه و ایثارگرانه مسئولیت‌ها در خانه، از بروز احساس استثمار، خستگی مفرط روانی یا فرسودگی عاطفی در هر یک از طرفین جلوگیری می‌نماید و صیانت از آرامش درونی خانواده را تضمین می‌کند.

۴-۷. جمع‌بندی شاخص‌های رفتاری سبک زندگی

به‌طور خلاصه، واکاوی ابعاد شش‌گانه‌ی سبک زندگی اسلامی شامل قناعت و میانه‌روی، حسن معاشرت، اشباع مشروع، حیا و عفاف، معنویت و مناسک مشترک، و در نهایت تعاون و ایثار، نشان می‌دهد که این گزاره‌ها ارکان کارکردی نهاد خانواده هستند. در هندسه‌ی فقه‌ی نظام، این شاخص‌ها فراتر از توصیه‌های اخلاقی محض، واجد تلازم با سازگاری زناشویی هستند.

در تبیین کارکردی این ارکان، نباید به‌صورت مطلق ادعا کرد که بروز هرگونه رخنه یا خلل مستمرّ در یکی از این شاخص‌ها (مانند ضعف نسبی در تعاون یا قناعت)، لزوماً و به سرعت به فروپاشی کامل سیستم منجر شده و دستیابی به مقاصد شریعت را ممتنع می‌سازد؛ چرا که ساختار خانواده تعادل نسبی خود را از طریق جبران کارکردی دیگر شاخص‌ها حفظ می‌کند. بلکه موضع دقیق فقه‌ی نظام خانواده به‌صورت مشروط بدین شرح پیکربندی می‌شود: هرگاه کاستی و خلل در این ارکان به قدری عمیق، مستمرّ و متراکم گردد که «مرزهای بنیادین معاشرت به معروف» را مخدوش ساخته و کانون خانواده را از کارکرد اصلی خود یعنی تولید آرامش (سکن) تهی کند، یا سیستم را به ورطه‌ی اضرار روانی و عسر و حرج بکشاند، در این صورت تعادل درونی خانواده به‌شدّت برهم می‌خورد. در چنین وضعیت بحرانی است که به دلیل اختلال ساختاری سیستم، دستیابی به اهداف عالی شریعت با امتناع عادی مواجه شده و پایگاه حقوقی برای مداخله نظارتی و قضایی حاکم شرع فعلیت می‌یابد.

۵. سازوکار نظارتی فقه‌ی نظام خانواده

ارتباط پیوسته میان رفتارهای خرد مکلّفان در لایه‌های زندگی مشترک با معماری کلان فقه‌ی نظام خانواده، در ساحت محاکم قضایی و فرایندهای دادرسی تجلی

می‌یابد. در این ساحت، فقه‌ی موضوعی (خرد) با تعیین دقیق مرزهای قانونی تکالیف و حقوق، شالوده‌ی محاکم را برای فصل خصومت استوار می‌سازد؛ اما چالش زمانی رخ می‌دهد که اعمال این حقوق اولیه بدون توجّه به اهداف تشریع و به‌صورت انتزاعی صورت گیرد. زمانی که ارکان کارکردی خانواده بر اثر لجاجت یا ترک وظایف معاشرتی دچار فرسایش شدید می‌شوند و کانون زوجیت از افق غایی خود یعنی دست‌یابی به سکینه و آرامش روانی فاصله می‌گیرد، فقه‌ی نظام خانواده شبکه‌ای هماهنگ و منسجم از قواعد بالادستی و ناظر شریعت را فعال می‌سازد.

این قواعد فقهی تخلفات کارکردی اعضا را رصد کرده و زیرساخت اصولی لازم را برای تعریف حقوقی عارضه‌هایی مانند سوءمعاشرت و مضارّه‌ی زناشویی و اعمال ضمانت اجراهای قضایی مهارکننده فراهم می‌آورند تا توازن و عدالت به سیستم خانواده بازگردد. در این رهگذر، التزام به متدولوژی فقه‌ی جواهری ایجاب می‌کند که قواعد ثانویه دقیقاً در جایگاه صناعی خود به‌کار گرفته شوند و از هرگونه پرش استدلالی یا توسعه بی‌ضابطه در موضوعات احکام اولیه اکیداً پرهیز گردد.

۵-۱. کارکرد قواعد بالادستی در مهار تعارضات خانوادگی

برای اداره و ساماندهی تعارضات در روابط همسران، بسنده نمودن به احکام اولیه و منفصل (مانند وجوب انفرادی پرداخت حداقل نفقه مادی از سوی زوج یا پافشاری انحصاری بر حقّ تمکین خاص از سوی زوجه)، به‌تنهایی وافی به مقصود نیست و نمی‌تواند تمام ابعاد ظریف زیست مشترک را تنظیم نماید. در منظومه‌ی فقه‌ی نظام، این احکام خرد، قطعاتی منسجم از یک پیکره‌ی واحد هستند. برای حلّ‌وفصل ریشه‌ای تعارضات تعاملی، کاربست قواعد بالادستی و ناظر اصولی امری الزامی است که مسیر حرکت این تکالیف خرد را کنترل می‌کنند.

در این ساختار، قواعد ثانویه بالادستی چون معاشرت به معروف، لاضرر و نفی عسر و حرج، ابزارهایی انفعالی برای فصل خصومت در محاکم نیستند؛ بلکه بسان ناظرانی هوشمند عمل می‌کنند که از تبدیل شدن اعمال یک حقّ قانونی اولیه به ابزاری برای انتقام‌جویی و لجاجت جلوگیری می‌نمایند. مکانیزم دقیق اصولی این

نظارت، مبتنی بر مرزبندی میان کارکردهای ایجابی و سلبی این قواعد در سه ساحت تبیین می‌گردد:

اول؛ قاعده‌ی معاشرت به معروف:

امر مولوی مستفاد از آیه‌ی شریفه‌ی «وَعَاشِرُوهُنَّ بِالْمَعْرُوفِ» (نساء: ۱۹)، در رویکرد فقه‌ی نظام خانواده، معیار و ضابطه‌ای الزام‌آور برای کیفیت اجرای حقوق زناشویی است. برای پرهیز از تزلزل حقوق مسلم شرعی (مانند حقّ تمکین، استمتاع یا طلاق) و جلوگیری از هرج‌ومرج حقوقی، فقه‌ی نظام این رابطه را نه به‌صورت حکومت مطلق و ابطال‌کننده اصل حق، بلکه به‌عنوان «شرط تعاملی در نحوه‌ی استیفای حقّ» تبیین می‌کند. از نظر ماهیت حقوقی، این شرط تعاملی، متکی بر «شرط ارتکازی و بنایی عقد» است که اراده‌ی درونی طرفین در زمان انعقاد عقد بر پایه‌ی آن شکل گرفته است؛ بدین معنا که خطابات اولیه حقوق همسران ذاتاً مقید به عدم خروج از معروف و عدم تبدیل به منکر رفتاری هستند. معروف، به‌عنوان کارکرد ایجابی نظام خانواده، از همسران می‌خواهد که در استیفای حقوق قانونی خود، معیارهای پسندیده‌ی عقلانی و شرعی را رعایت کرده و فعالانه فضایی آکنده از احترام متقابل را تولید کنند؛ در نتیجه، استیفای لجوجانه و آسیب‌زننده از یک حقّ اولیه، به دلیل خروج از مجرای شرط ارتکازی معروف، از سوی شریعت و قانون پشتیبانی نمی‌شود و فاقد ضمانت اجرای حقوقی می‌گردد.

دوم؛ قاعده‌ی لاضرر:

در مقابل قاعده‌ی معروف که فضایی ایجابی را ترسیم می‌کند، قاعده‌ی «لا ضَرَرَ وَلا ضِرَارَ فِي الإِسْلَامِ» خط قرمز قطعی، سلبی و بازدارنده شریعت در روابط همسران است. در تبیین دقیق این مبنا، موضوع ضرر در لغت و عرف به مطلق نقص و کاستی در امور مادی و معنوی اطلاق می‌شود (نجفی، ۱۴۰۴، ج۲۶، ص۳۵۰). از منظر عرف عام متشرعه، سلامت روان و امنیت عاطفی یکی از ارکان بنیادین حیات انسانی است؛ بنابراین تخریب مستمرّ آن (مانند بایکوت کلامی فرساینده، بدزبانی مداوم یا

سوءظن‌های اثبات‌شده) مصداق مسلّم ضرر عرفی محسوب می‌شود. برای احراز دقیق این عارضه در دادگاه و پرهیز از تکیه بر ادعاهای واهی یا تمایلات سلیقه‌ای، دادگاه موضوع را به «اهل خبره و کارشناسان بالینی» ارجاع می‌دهد؛ این ارجاع فقهی بر اساس قاعده‌ی عام حجّیت نظر اهل خبره است که در محاکم، «ظن معتبر شرعی» و دلیل قانونی الزام‌آوری برای قاضی ایجاد می‌نماید.

با این وجود، همان‌گونه که شیخ اعظم انصاری در رساله‌ی لاضرر تصریح فرموده‌اند، این قاعده‌ی امتنانی و «نافیه» است و ذاتاً حکم جدیدی مانند حقّ طلاق بدوی ایجاد نمی‌کند (انصاری، ۱۴۱۵، ج ۳، ص ۳۲۰). به عبارت دقیق‌تر، استناد به قاعده‌ی لاضرر به دلیل سوءرفتار عاطفی زوج، مستقیماً حقّ طلاق برای زوجه اثبات نمی‌کند، بلکه مشروعیت اعمال آن حقّ اولیه‌ای را که موجب ضرر شده است، سلب و نفی می‌نماید. حاکم شرع با استناد به لاضرر، ابتدا شوهر متخلف را از ادامه‌ی رویه ضرری منع کرده و او را ملزم به رفتار صحیح می‌کند و در صورت سرکشی، او را تحت تعزیر قضایی قرار می‌دهد؛ بنابراین اعمال حقّ طلاق در این مرحله رخ نمی‌دهد و پرونده منحصراً از مجرای قاعده سوم پیگیری می‌شود.

سوم؛ قاعده‌ی نفی عسر و حرج:

این قاعده مستند به آیه‌ی شریفه‌ی «وَمَا جَعَلَ عَلَيْكُمْ فِي الدِّينِ مِنْ حَرَجٍ» (حج: ۷۸)، ابزار پایانی فقه‌ی نظام برای گشودن بن‌بست‌های مشقت‌بار است. در وضعیتی که رویه سوءمعاشرت همسر با وجود اعمال قاعده‌ی لاضرر و تعزیرات حاکم متوقف نگردد و استمرار این وضعیت، کانون خانواده را به محیطی مضیق و روان‌فرسا مبدل سازد که تحمّل آن عادتاً برای زوجه غیرممکن باشد، قاعده‌ی نفی عسر و حرج فعّال می‌شود. بر اساس ادله‌ی امتنانی نفی حرج، احکامی که برای تسهیل بندگان تشریع شده‌اند، نباید به ابزار مضیقه و بن‌بست مبدل گردند.

در این گلوگاه نهایی، برای اعمال طلاق، سلسله‌مراتب دقیق قضایی و تشریفات قانونی منطبق بر فقه‌ی استدلالی و قوانین موضوعه (به‌ویژه ماده‌ی ۱۱۳۰ قانون مدنی ایران) به اجرا درمی‌آید: حاکم شرع مباشرتاً و در گام نخست اقدام به تفریق نمی‌کند؛

بلکه ابتدا زوج متخلف را احضار کرده و او را میان دو امر مخیّر می‌سازد: یا بازگشت به معاشرت به معروف و انجام تکالیف زناشویی، و یا طلاق دادن همسر. تنها در صورتی که زوج از هر دو امر امتناع ورزد و الزام او نیز به هیچ وجه ممکن نباشد (تعذر الزام)، عسر و حرج زوجه در عالی‌ترین مرتبه‌ی خود احراز می‌شود. در این مرحله است که با استناد به مبانی فقه‌ی جواهری و اختیارات مصرّح قضایی، حاکم شرع از باب «ولایت بر ممتنع» (الحاکم ولیّ الممتنع) مباشرتاً یا به وسیله‌ی مأذون، صیغه‌ی طلاق قضایی را جاری می‌سازد تا زوجه را از ورطه‌ی حرج قطعی نجات داده و نظام خانواده را از فروپاشی اخلاقی صیانت نماید.

۵-۲. پدیده‌ی سوءمعاشرت و مضارّه‌ی زناشویی

در مقام واکاوی اجتهادی پدیده‌ی اختلال کارکردی خانواده و برای پرهیز از هرگونه تندروی روش‌شناختی یا خلط میان مبانی فقه‌ی جواهری با پویایی‌های فقه‌ی نظام، مرزبندی منقحی میان ماهیت احکام اولیه و عناوین ثانویه الزامی است. در فقه‌ی استدلالی امامیه، موضوع احکام اولیه مانند «نشوز» دارای تعریفی مشخص، مضیق و منحصربه‌فرد است. هرچند در تلقی عمومی، نشوز زوجه عمدتاً به تمرد از تمکین خاص و خروج بدون اذن از منزل محدود می‌شود، اما در ساحت فقه‌ی استدلالی، مفهوم نشوز زوج نیز ابعاد گسترده‌ای دارد.

فقهای عظام علاوه بر امتناع زوج از ادای حقوق واجب مالی و جنسی، سوءمعاشرت و رفتارهای خشونت‌آمیز کلامی و عملی مرد را نیز مصداق بارز نشوز دانسته و تصریح کرده‌اند که نشوز زوج با بروز نشانه‌های بداخلاقی، خشونت در گفتار یا رفتار و ترک تکالیف حسن معاشرت محقّق می‌شود (شهید ثانی، ۱۴۱۳، ج۸، ص۳۴۵؛ طباطبایی، ۱۴۱۸، ج۱۱، ص۱۸۲). بنابراین، در خود فقه‌ی موضوعی نیز پایگاه لازم برای مهار رفتارهای مخرب مرد وجود دارد؛ اما تسرّی دادن عنوان اصطلاحی نشوز اولیه به رفتارهایی مانند عدم رعایت قناعت مادی یا رخنه‌های اخلاقی خرد، از نظر معیارهای سخت‌گیرانه اجتهادی مخدوش است؛ زیرا این امر ماهیت موضوع وضعی احکام اولیه را دگرگون ساخته و تنقیح مناط ظنی در این ساحت، فقه را به

ورطه‌ی استحسان‌های بی‌ضابطه می‌کشاند.

با این حال، برای صورت‌بندی حقوقی این چالش‌ها، فقه‌ی نظام خانواده راهکار استواری را بر پایه عناوین مصرح روایی یعنی «سوءمعاشرت» و «مضارّه‌ی زناشویی» تبیین می‌کند. در اینجا برای حفظ اتقان علمی باید میان «اختلال ساختاری ناخواسته» با «عنوان ثانویه‌ی مضارّه» تفکیک قائل شد: لسان روایات و فتاوای فقها دلالت دارد که عنوان «مضارّه» منحصراً ناظر بر فعل عمدی، آگاهانه و لجوجانه یکی از زوجین برای آسیب‌رساندن به طرف مقابل است (حرّ عاملی، ۱۴۰۹، ج ۲۰، ص ۱۶۸)؛ بنابراین، اگر اختلال عملکردی خانواده ناشی از عوامل بیرونی (مانند بحران‌های شدید اقتصادی) یا قصور غیرعمدی طرفین باشد، نمی‌توان آن را مصداق مضارّه دانست، بلکه این عارضه یک اختلال سیستمی است که نیازمند مداخله‌های حمایتی و مشاوره‌ای است. اما هرگاه یکی از همسران با سوءاستفاده از حقوق اولیه خود، عمداً چرخه‌های رفتاری مخربی را فعال سازد (مانند بایکوت کلامی فرساینده یا بدزبانی مستمرّ)، عنوان ثانویه‌ی مضارّه صادق است. در این صورت، موازنه‌ی سیستم نابود شده و زمینه برای مداخله‌ی قضایی فراهم می‌گردد. فقه‌ی نظام اثبات می‌کند که قواعد ثانویه شریعت، وظیفه بازتعریف موضوعات اولیه را بر عهده ندارند؛ بلکه این قواعد به‌عنوان ناظرانی بالادستی، جریان اجرای حقوق اولیه را مقید یا مهار می‌کنند. به بیان دقیق فقهی، حقّ بدوی زوج در استیفای جنسی یا حقّ اذن خروج، در فرضی که با سوءمعاشرت مستمرّ همراه شده و به ابزاری برای تولید ضرر بالینی مبدل شود، از حیث موضوع تغییر نمی‌کند، بلکه اجرای این حقّ توسط قاعده‌ی ثانویه‌ی لاضرر مسلوب‌المنفعه و ممنوع می‌گردد. این مرزبندی منقح و استفاده از ادبیات اصیل فقهی، راه را بر هرگونه آشفتگی قضایی می‌بندد و اتقان فقه‌ی جواهری را در هماهنگی کامل با افق فقه‌ی نظام حفظ می‌کند.

۵-۳. ضابطه‌مندسازی قضایی؛ حجیّت نظر کارشناس بالینی

کاربست قاعده‌ی ثانویه‌ی لاضرر در احراز مصادیق ضررهای روحی، عاطفی و عملکردی در محاکم خانواده، نیازمند یک بازتعریف دقیق روش‌شناختی در رویه

قضایی است. ارجاع به روان‌پزشکان قانونی و روان‌شناسان بالینی امین برای احراز ضرر روانی حاد و مضارّه‌ی زناشویی، امری ضروری است؛ اما برای جلوگیری از تهافت‌های حقوقی در محاکم شرعی، تبیین دقیق جایگاه فقهی این گزارش‌های تخصّصی بر اساس سه اصل اصولی صورت می‌پذیرد:

اصل اول؛ تفکیک موضوع از حکم:

در صناعت قضا مقرر است که وظیفه‌ی کارشناس بالینی، منحصراً «کشف و احراز موضوع عرفی» (یعنی تبیین ماهیت نقصان سلامت روان، شدّت ضرر روحی یا تحقّق عسر و حرج در واقعیت خارجی) است و کارشناس هرگز حقّ ورود به ساحت «صدور حکم شرعی» (مانند انشاء حکم طلاق یا اسقاط حقوق) را ندارد. حاکم شرع مأذون، خود با استقلال کامل قضایی، گزارش کارشناس را به‌عنوان یک اماره‌ی عینی در کنار سایر قرائن پرونده قرار داده و بار انطباق حکم شرعی بر موضوع احرازشده را منحصراً بر عهده می‌گیرد.

اصل دوم؛ تبیین طریقیت معتبر شرعی:

گواهی متخصّصان بالینی در محاکم، منحصراً از باب «رجوع به اهل خبره» واجد حجّیت فقهی است، نه از باب بینه‌ی شرعی؛ چرا که بینه ناظر بر شهادت بر امور حسی و مستقیم است، در حالی که تشخیص میزان فرسایش روحی همسران، یک امر حدسی، تخصّصی و تحلیلی است که تنها با ابزارهای علمی روان‌شناختی قابل رمزگشایی می‌باشد و سیره‌ی قطعی عقلاً بر رجوع به متخصّص در این امور استوار است. از منظر اصولی، نظر اهل خبره واجد «طریقیت معتبر شرعی» (کاشفیت علمی تأییدشده) برای کشف واقع است.

اصل سوم؛ لزوم تبعیت از ظن معتبر شرعی و مهار سلیقه‌گرایی:

برای ارتقای عمق علمی مقاله، رفع آسیب سلیقه‌گرایی و جلوگیری از تضادهای رویه قضایی، نباید ملاک نهایی اعتبار کارشناسی را بر امر درونی و غیرقابل‌سنجش «اطمینان باطنی و شخصی قاضی» استوار ساخت؛ زیرا اتکا به اطمینان شخصی ممکن است موجب عدول بی‌دلیل قاضی از نظر کارشناس و تضییع حقوق همسر

زیان‌دیده گردد. از این‌رو، فقه‌ی نظام بر «قاعده‌ی لزوم تبعیت از نظر اهل خبره به‌عنوان ظنّ معتبر شرعی» تأکید می‌ورزد. بر اساس این مبنای استوار اصولی، هرگاه گزارش روان‌پزشکی قانونی بر اساس ضوابط استاندارد علمی تنظیم شده باشد، عقلائاً واجد «ظن معتبر الحجیة» است و قاضی مکلّف به صدور رأی بر طبق آن می‌باشد، مگر آنکه اماره‌ی أقوی و دلیل قطعی دیگری بر خلاف آن در پرونده آشکار شود. این سازوکار، ضمن مهار رفتارهای سلیقه‌ای در قضاوت، بستر حقوقی استوار و ضابطه‌مندی را برای مدیریت پدیده‌ی مضارّه و صدور آرای متقن فراهم می‌آورد.

۶. نتیجه‌گیری

پژوهش حاضر با هدف تبیین ملازمات رفتاری زوجین در کانون خانواده سامان یافت تا نسبت میان شاخص‌های سبک زندگی اسلامی و سازگاری زناشویی را در افق فقه‌ی نظام واکاوی نماید. یافته‌های این واکاوی نشان می‌دهد که برای دست‌یابی به پایداری کانون زوجیت، عبور از نگاه تک‌عاملی و معاوضه‌ای رایج در رویه‌های محاکم و پناه بردن به مهندسی کلان فقه‌ی نظام امری کارگشا است. علقه‌ی زوجیت در دیدگاه اسلام یک پیوند ارگانیک و پویا است که برای غایت تکوینی و تشریعی مشخصی یعنی استقرار سکن و مودّت طراحی شده است. خروجی متکامل این سیستم که در ادبیات معاصر از آن به سازگاری زناشویی تعبیر می‌شود، پیوندی کارکردی با کیفیت متغیرهای رفتاری اعضا دارد؛ به‌گونه‌ای که ارتقای این شاخص‌ها، بستر تحقّق تام غایات شریعت را هموارتر می‌سازد.

بر این اساس، شاخص‌های رفتاری سبک زندگی اسلامی شامل قناعت و میانه‌روی، حسن معاشرت، اشباع مشروع، حیا و عفاف، و تعاون و ایثار، صرفاً توصیه‌های اخلاقی حاشیه‌ای نیستند. البته باید دقّت نمود که کمالات عالی اخلاقی در این شاخص‌ها، تکلیفی الزام‌آور به شمار نمی‌آید؛ اما بر مبنای نظریه‌ی «شروط ارتکازی و بنایی عقد»، کف الزامی و عقلایی این رفتارها (نظیر پرهیز از آزار، تأمین امنیت روانی و احترام متقابل) مقوّمات عینی سیستم خانواده محسوب می‌شوند. شارع حکیم، هندسه‌ی مراوده‌ی همسران را به‌گونه‌ای فرموله‌بندی کرده است که

التزام رویه‌ای به این حداقل‌های رفتاری، به‌صورت درون‌زا تعارضات را مهار نموده و رضایت‌مندی زناشویی را بازتولید می‌کند.

با این وجود، نباید پنداشت که بروز نقص نسبی در این منظومه‌ی رفتاری، لزوماً و فوراً آرامش کانون خانواده را به‌طور مطلق نابود می‌سازد. تحلیل اجتهادی نشان می‌دهد که فقدان مستمرّ این ارکان کارکردی، موازنه‌ی درونی خانواده را متزلزل کرده و سیستم را در برابر بحران‌ها به‌شدّت آسیب‌پذیر می‌کند. چالش حقوقی زمانی رخ می‌دهد که این ترک فعل، از مرز قصور عادی فراتر رفته و به‌عنوان یک فعل عمدی و لجوجانه، مصداق عنوان ثانویه «مضارّه‌ی زناشویی» و سوءمعاشرت مستمرّ گردد. صرف این که همسری در اجرای کامل الگوی سبک زندگی کوتاهی کند ظالم محسوب نمی‌شود؛ اما اگر این رویه به ابزاری برای آزار عمدی همسر مبدّل شود، کانون خانواده با بن‌بست مواجه می‌گردد.

در این وضعیت بحرانی است که قواعد بالادستی و ناظر شریعت (معاشرت به معروف، لاضرر و نفی عسر و حرج) با حفظ سلسله‌مراتب حقوقی و قضایی وارد عمل می‌شوند. حاکم شرع با استناد به این قواعد، تنها زمانی در حقوق اولیه‌ی همسر متخلّف مداخله می‌کند که اعمال آن حقوق بدوی، واقعاً موجب ظلم، ضرر روانی یا حرج قطعی برای طرف مقابل شده باشد. در این صورت، با سلب مشروعیت از استیفای ظالمانه حقّ و تحدید حقوق همسر آزارگر، بستر فقهی و قضایی لازم را برای مهار تعارضات فراهم می‌آورد.

در نهایت، این پژوهش با ارائه‌ی یک مدل تحلیلی نشان داد که صورت‌بندی فقهی و حقوقی شاخص‌های سبک زندگی اسلامی با پشتوانه‌ی قواعد فقه‌ی نظام، می‌تواند راهبردی منقّح و کارآمد برای مدیریت تعارضات همسران باشد. این الگو به‌جای توقف در مرزهای حداقلی حقوقی، تحقّق پایدار سازگاری زناشویی و دستیابی به حیات طیّبه را در رویه‌های قضایی و مشاوره‌ای تسهیل می‌نماید.

فهرست منابع

الف) منابع فارسی و عربی

قرآن کریم.
۱. آخوند خراسانی، محمدکاظم (۱۴۰۹ق). کفایة الاصول. قم: مؤسسة آل البیت (ع).
۲. ابن‌منظور، محمد بن مکرم (۱۴۱۴ق). لسان العرب (چاپ سوم). بیروت: دار صادر.
۳. اراکی، محسن (۱۳۹۸). فقه نظام خانواده (چاپ اول). قم: مجمع الفکر الاسلامی.
۴. اصفهانی، محمدحسین (۱۴۱۸ق). حاشیة کتاب المکاسب (چاپ اول). قم: انوار الهدی.
۵. اعرافی، علیرضا (۱۴۰۲). فقه خانواده (کتاب النکاح) (چاپ اول). قم: مؤسسه‌ی فرهنگی هنری اشراق و عرفان.
۶. انصاری، مرتضی (۱۴۱۵ق). کتاب المکاسب (دوره شش جلدی، چاپ اول). قم: کنگره‌ی جهانی بزرگداشت شیخ اعظم انصاری.
۷. انصاری، مرتضی (۱۴۲۸ق). فرائد الاصول (دوره‌ی چهار جلدی، چاپ نهم). قم: مجمع الفکر الاسلامی.
۸. جوادی آملی، عبدالله (۱۳۹۴). تسنیم: تفسیر قرآن کریم (چاپ اول). قم: مرکز نشر اسراء.
۹. جوانمرد، محمدعلی (۱۴۰۱). «بازخوانی قاعده‌ی لاضرر در حقوق خانواده»، نشریه‌ی پژوهش‌های فقه و حقوق خانواده، پیاپی ۱۸، صص ۲۵-۴۸.
۱۰. حر عاملی، محمد بن حسن (۱۴۰۹ق). تفصیل وسائل الشیعة إلی تحصیل مسائل الشریعة (دوره سی جلدی، چاپ اول). قم: مؤسسة آل البیت (ع).
۱۱. خویی، سید ابوالقاسم (۱۴۱۸ق). موسوعة الامام الخوئی (چاپ اول). قم: مؤسسة احیاء آثار الامام الخوئی.
۱۲. شاکری گلپایگانی، طوبی و همکاران (۱۴۰۲). «تبیین ماهیت شناختی نهاد قوامیت مبتنی بر خوانش مقاصدی»، مجله‌ی مطالعات اسلامی زنان و خانواده، پیاپی ۲۰، صص ۱۲-۳۵.
۱۳. شهید ثانی، زین الدین بن علی (۱۴۱۳ق). مسالک الافهام إلی تنقیح شرائع الاسلام (چاپ اول). قم: مؤسسة المعارف الإسلامیة.
۱۴. صدر، سید محمدباقر (۱۴۱۷ق). المدرسه الاسلامیه (چاپ اول). بیروت: دار التعارف للمطبوعات.
۱۵. طباطبائی، سید مهدی (۱۴۰۳). «بررسی انواع مسئولیت تدبیر منزل در فقه نظام خانواده»، فصلنامه‌ی فقه نظام‌ساز، پیاپی ۱۲، صص ۵۰-۷۵.
۱۶. طباطبایی، سید علی (۱۴۱۸ق). ریاض المسائل فی تحقیق الاحکام بالدلائل (چاپ اول). قم: مؤسسة آل البیت (ع).

۱۷. طباطبایی، سید محمدحسین (۱۴۱۷ق). المیزان فی تفسیر القرآن (دوره بیست جلدی، چاپ پنجم). بیروت: مؤسسةالأعلمی للمطبوعات.
۱۸. کاتوزیان، ناصر (۱۳۸۷). حقوق خانواده (دوره مقدماتی حقوق مدنی). تهران: شرکت سهامی انتشار.
۱۹. کلینی، محمد بن یعقوب (۱۴۰۷ق). الکافی (دوره هشت جلدی، چاپ چهارم). تهران: دار الکتب الإسلامیة.
۲۰. مجلسی، محمدباقر (۱۴۰۳ق). بحار الانوار الجامعة لدرر اخبار الائمة الاطهار (چاپ دوم). بیروت: دار إحیاء التراث العربي.
۲۱. مطهری، مرتضی (۱۳۹۲). سیری در سیره‌ی نبوی (چاپ اول). تهران: انتشارات صدرا.
۲۲. مکارم شیرازی، ناصر (۱۴۲۴ق). القواعد الفقهیة (دوره‌ی دو جلدی، چاپ سوم). قم: مدرسة امام علی بن ابی‌طالب (ع).
۲۳. موسوی خمینی، روح‌اللّه (۱۴۱۴ق). بدائع الدّرر فی قاعدة نفی الضرر (چاپ سوم). تهران: مؤسسه‌ی تنظیم و نشر آثار امام خمینی (ره).
۲۴. موسوی خمینی، روح‌اللّه (۱۴۲۱ق). کتاب البیع (دوره پنج جلدی، چاپ اول). تهران: مؤسسه‌ی تنظیم و نشر آثار امام خمینی (ره).
۲۵. نجفی، محمدحسن (۱۴۰۴ق). جواهر الکلام فی شرح شرائع الاسلام (چاپ هفتم). بیروت: دار إحیاء التراث العربي.

ب) منابع لاتین

How religion helps couples pray, .(2006) .Lambert, D. C., & Dollahite, D. C
.449-439 ,(4)55 ,forgive, and resolve conflict. Family Relations
Short marital-adjustment and prediction .(1959) .Locke, H. J., & Wallace, K. M
.255-251 ,(3)21 ,tests: Their reliability and validity. Marriage and Family Living
A relational spirituality :2009–1999 ,Religion in families .(2010) .Mahoney, A
.827-805 ,(4)72 ,framework. Journal of Marriage and Family
Measuring dyadic adjustment: New scales for assessing .(1976) .Spanier, G. B
,the quality of marriage and similar dyads. Journal of Marriage and the Family
.28-15 ,(1)38